

از فلسفه کنش تا فلسفه دانشگاه؛ درآمدی بر برنامه‌ریزی آموزشی بومی

هادی موسوی*

سیدحمیدرضا حسنی**

چکیده

هدف این مقاله بیان نقطه‌های آغاز بحث از چیستی هویت دانشگاه و برنامه ریزی آموزشی است. و این تحقیق با استفاده از روش تحلیل عناصر سازنده دانشگاه و برنامه ریزی آموزشی به عنوان هستی اجتماعی که برآمده از کنش انسانی است انجام شده است. کنش‌های انسانی همواره با نیاز آغاز می‌شوند. از این‌رو نیازسنجی اساسی‌ترین عنصر در فرایند برنامه‌ریزی آموزشی و از جمله در بومی‌سازی این فرایند است. از دیگر سو دانشگاه به‌مثابه یک نهاد اجتماعی، در معنایی عام، هویتی اجتماعی است که وظایف آن در راستای تحقق نیازهای انسانی تعریف می‌شود. از این‌رو برای شناسایی هویت برنامه‌ریزی آموزشی، مفاهیم «نیاز»، «کنش» و «نهاد» به‌مثابه مفاهیم مرتبط با آن، باید تعریف خود را بیابند. از این‌رو برنامه‌ریزی آموزشی، مفهومی است وابسته به تعریف ما از این هویت سه‌گانه، و خود بخشی از عنصر دوم، یعنی کنش به‌شمار می‌آید. بدون نیازسنجی و تشخیص سلسله‌مراتبی از نیازهای کلان فردی و اجتماعی نمی‌توان از کنشی که باید انجام شود، درکی درست داشت. گذار از مرحله نیازسنجی و نیل به تعریفی مطلوب از دانشگاه، مهم‌ترین قدم در دستیابی به برنامه‌ریزی آموزشی بومی است. پیدا کردن مسیر استاندارد برای رسیدن به این مدل از راه بررسی عناصر اصلی در فلسفه کنش می‌گذرد؛ زیرا فلسفه کنش، عناصر اصلی یک کنش را چه در سطح فردی و چه نهادی در اختیار ما می‌نهد و از یافته‌های این بحث این خواهد که اصول برنامه‌ریزی در سطح جهانی و سطح بومی چگونه معنا پیدا می‌کنند.

واژگان کلیدی: بومی‌سازی برنامه‌ریزی درسی، نیازسنجی، کنش انسانی، نهاد دانشگاه، راهبردهای کلان برنامه‌ریزی درسی، فلسفه برنامه‌ریزی درسی.

مقدمه

نیازسنجی، در شمار اساسی‌ترین و شاید اصلی‌ترین عنصر برای بومی‌سازی در فرایند برنامه‌ریزی درسی است. هنگامی که در مرحله مبانی برنامه‌ریزی درسی با مبحث چستی‌کنش به‌مثابه یک کنش انسانی ارتباط می‌یابیم، در همان آغاز درمی‌یابیم که این کنش نیز به‌سان هر کنش دیگر، با «نیاز» آغاز می‌شود.

از آنجا که کنش‌های انسانی در مرحله فردی یا اجتماعی، ظهور می‌یابند، این مرتبه از کنش انسانی وقتی در ساحت اجتماع آغاز به کار می‌کند، اراده خود را در مرتبه اجتماعی همراه هویت‌های اجتماعی، با عنوان نهادها، اعمال می‌کند. در این مرحله که عنصر «نهاد» به دستگاه تفکر گام می‌نهد و ما به‌عنوان کنشگران اجتماعی وارد مرتبه کنش اجتماعی می‌شویم، باید اولاً، تعریفی از نهاد داشته باشیم و ثانیاً، کارکردی برای نهاد در راستای رفع نیاز خود ترسیم کرده باشیم؛ زیرا فلسفه وجودی نهاد، برای تحقق اراده اجتماعی است.

نهاد اجتماعی، در یک معنای عام کارکردی، هویت اجتماعی، همواره برای رفع نیازهای افراد پدید می‌آید و وظایف آن در راستای تحقق نیازهای انسانی تعریف می‌شوند. این تبیین فلسفی از نحوه ارتباط میان نیاز و کنش انسانی از یک‌سو، و رابطه نهاد، کنش انسانی و نیاز از سوی دیگر، قانون عامی است که در تبیین همه امور اجتماعی باید لحاظ شود.

برنامه‌ریزی درسی نیز در جایگاه یک کنش و فرایند اجتماعی، در این چارچوب قرار می‌گیرد. از این‌رو، برای تکوین هویت برنامه‌ریزی درسی، لزوماً هویت مرتبط با آن، که عبارت‌اند از: «نیاز»، «کنش» و «نهاد»، باید تعریف خود را بیابند. از این‌رو، برنامه‌ریزی درسی، وابسته به تعریف ما از هویت سه‌گانه و بلکه خود، بخشی از عنصر دوم، یعنی کنش است. در این صورت، سه مرحله اساسی که در برنامه‌ریزی درسی، ویژگی بنیادین دارند، عبارت‌اند از: ۱. نیازسنجی؛ ۲. تعریف کنش کنشگران هدف برنامه‌ریزی درسی (اعم از معلمان، متعلمان و مجریان نهادی)، به‌مثابه پایه‌ای برای نظام‌مندی؛^۱ ۳. تعریف نهاد مربوطه در برنامه‌ریزی (اعم از مدرسه، دانشگاه یا حوزه).

سه مؤلفه برشمرده شده، امور پایه‌ای هستند که باید در برنامه‌ریزی آموزشی به‌عنوان اصول عدول‌ناپذیر در نظر گرفته شوند. تا نتوانیم در مرحله نیازسنجی، سلسله مراتبی از نیازهای فردی و اجتماعی کلان را تشخیص دهیم، نمی‌توانیم درکی صحیح از نحوه کنشی که باید انجام داده شود داشته باشیم. پس از گذار از مرحله نیازسنجی، گام مهم، تعریف کنش‌های اجتماعی است که به

۱. برنامه‌ریزی درسی، راهنمای کنش مجریان نهادی در سطوح عالی‌تر اجتماعی است.

جهت بهره‌مندی از هویت اجتماعی، لزوماً باید در درون نهاد شکل بگیرد. از این‌رو، هویت نهاد که کارکرد اصلی آن رفع نیازهاست، باید متأثر از مرحله نیازسنجی تعریف شود. بدون داشتن تعریفی مطلوب و نیازمحور از دانشگاه و به‌طور کلی هر نهاد آموزشی کلان در سطح کشور، نمی‌توان به یک برنامه‌ریزی آموزشی مطلوب و برآورنده نیازها دست یافت.

برنامه‌ریزی آموزشی، خود یکی از سطوح کنش‌های فعالان نهاد آموزشی است. دو عنصر کلان «نیازسنجی» و «تعریف دانشگاه»، در سطوح بعدی کنش‌های اجتماعی، افراد را در یک چارچوب سیال متناسب با زمان و مکان هدایت می‌کنند؛ زیرا نیازسنجی در مراحل مختلف، وابسته به وضعیت زمانی و مکانی گوناگون است. دانشگاه نیز به منزله نهادی در خدمت برآورده کردن نیازها، از جهت کارکردی، هویتی ثابت داشته و از جهت وظایف، دارای هویتی سیال است که با این دو جنبه خود، کنش‌های کنشگران نهادی را از یک‌سو، و کنش‌های متعلمان را از دیگر سو، جهت می‌دهد. با گذار از مرحله نیازسنجی و رسیدن به تعریفی از نهاد آموزشی، به‌ویژه از دانشگاه، مهم‌ترین گام برداشته شده در برنامه‌ریزی آموزشی بومی است. در واقع، برنامه‌ریزی درسی نیز که بخشی از فعالیت نهادی نهاد آموزشی است، به تعریف دانشگاه و فرایند نیازسنجی وابسته است.

چیستی کنش انسان

بحث‌های فلسفی و غیر فلسفی درباره چیستی کنش انسانی، زمینه‌های نظام‌مند کردن علوم انسانی را به‌طور کلی و از آن جمله علوم تربیتی و برنامه‌ریزی درسی را فراهم می‌سازند. چگونگی این زمینه‌سازی به عناصر اساسی باز می‌گردد که نگاه فلسفی، آنها را به‌عنوان عناصر اصلی شکل‌گیری «کنش» معرفی می‌کند. هر یک از کنش‌ها، اعم از اینکه فردی باشند یا اجتماعی، از عناصری فراطبیعی تشکیل شده‌اند که بدون آنها نمی‌توان یک کنش را تصور کرد و شرایط وجودی یک کنش در قالب آن عناصر، قابل ترسیم‌اند.

این بحث به شکل‌های گوناگون و با ادبیات‌های فکری متفاوت، از قرن‌های کهن سابقه داشته است و از زمان ارسطو، در کتاب اخلاق نیکوماخوس (ر.ک: ارسطو، ۱۳۸۵) گرفته تا دوران جدید در مباحث برنامه‌ریزی آموزشی کافمن (کافمن و هرمن، ۱۳۹۳) قابل رصد است. به‌گونه‌ای که وجود این عناصر در بحث‌های برنامه‌ریزی آموزشی، بنیانی جدایی‌ناپذیر از این دست مباحث است.

بنا بر ادبیات فلسفه اسلامی، کنش انسانی از جمله هویتی «ممکن» است؛ تعریف وجود «ممکن» در مقابل وجود «ضروری» قرار دارد. وجود ضروری، وجودی است که ضرورت وجودی دارد

و نیاز به مرجّحی غیر از خود ندارد. بنابراین، نیازی به ایجادکننده ندارد؛ اما موجود «ممکن» برای پدید آمدن، نیازمند مرجّح است؛ زیرا هم امکان دارد وجود داشته باشد و هم امکان دارد وجود نداشته باشد؛ از این رو، مرجّحی لازم است تا آن را از حالت نیستی به هستی بیاورد. این مرجّح در مباحث فلسفی با عنوان «علّت» شناخته می‌شود. علت فاعلی، علت غائی، علت مادی و علت صوری، چهار علتی هستند که در موجودات ممکن فیزیکی و از جمله درباره انسان از آن حیث که دارای اراده است، دخیل هستند.^۱ در این نوشتار، بر مباحثی درباره علت فاعلی و علت غائی تمرکز داشته‌ایم. عنوان فاعل یا علت فاعلی، در اصطلاح فلسفی به مرجّحی اشاره دارد که ایجادگر امر «ممکن» است که در بحث ما «علت کنشگر» است و در علوم انسانی به آن «عامل»^۲ نیز گفته می‌شود. عامل، هویتی است که انجام‌دهنده یک فعل خاص است. بحث ساخت و عامل، در علوم اجتماعی، از جمله مباحثی هستند که به بررسی هویت عامل و میزان نقش آن در تحقق کنش می‌پردازند. با این وصف، کنش انسانی، امری ممکن است که کنشگر، آن را ایجاد می‌کند، یا مسئول آن است.

علت غائی، یکی دیگر از علل دخیل در انجام دادن کنش است. این علت، در واقع امری است که کنش انسانی برای آن از کنشگر صادر می‌شود. غایت داشتن، به معنای این است که کنش در پی هدفی پدید می‌آید.

تا اینجا دو عنصر از عناصر اصلی کنش انسانی به دست آمد: کنشگر و غایت، یا هدف. این دو علت که در فلسفه اسلامی از آنها با عنوان علل وجودی یاد می‌شود، در واقع علل وجودی کنش انسانی هستند (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۶، ص ۱۷۱). با این وصف، به این اصل مهم در فلسفه کنش می‌رسیم که: «کنشگر به جهت نیازهایی که دارد، به دنبال اهداف خاصی، کنش‌های مختلفی را انجام می‌دهد».

برای نمونه، برای کنشگر در سطح فردی، مثال: «سعید آب می‌خورد» و در سطح عاملیت اجتماعی، مثال: «سازمان بهداشت، در سال آینده برنامه پیشگیری از ایدز را اجرایی می‌کند» را در نظر می‌گیریم:

در مثال نخست چند عنصر وجود دارند:

۱. عامل یا کنشگر: سعید، به عنوان علت فاعلی، به جهت رفع؛
۲. نیازی که به آب دارد، و در جهت رفع احساس تشنگی؛
۳. فعل آب خوردن را انجام می‌دهد و با خارج کردن آن از حالت امکان، به آن ضرورت می‌بخشد.

۱. این مطلب را مقایسه کنید با: (Moya, 1990, p. 30)

کنشگر به جهت نیازی که دارد، به سراغ انجام کنش برای تحقق هدف خاصی می‌رود و «نیاز»، زمینه‌ساز انتخاب هدف است.

درباره کنشگر اجتماعی نیز همین قانون، افزون بر قوانین دیگری که درباره اجتماع صادق‌اند، جاری خواهد بود: ۱. کنشگر که نهاد (یا سازمان) بهداشت است به جهت؛ ۲. نیاز به ایمنی جامعه در برابر بیماری و در جهت هدف کلی حفظ سلامت جامعه؛ ۳. برنامه پیشگیری از ایدز را اجرا می‌کند و با خارج کردن آن از حالت امکان، به آن ضرورت می‌بخشد.

پس در دو کنش فردی و اجتماعی، با عناصر اساسی مشترکی بدین شرح روبه‌رو هستیم:
۱. کنشگر، که به مثابه علت فاعلی، مسئول انجام فعل بوده، آن را ایجاد می‌کند. کنشگر یا عامل، آن علتی است که کنش، منتسب به اوست و وجود فعل از او ناشی می‌شود؛

۲. نیاز، نیاز به معنای نداشتن چیزی است که باید باشد. نیاز، ملازم است با فقدان. به همین جهت هنگامی به چیزی اشتیاق و میل پیدا می‌کنیم که کمالی را نداشته باشیم (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۷، ص ۱۵۰). هنگامی به نوشیدن آب میل پیدا می‌کنیم که تشنه باشیم. بنابراین، در مفهوم نیاز، چند چیز شرط است: الف) فاقد بودن؛ ب) هدف (= کمال) یا آنچه باید محقق شود. پس دائماً همراه نیاز، هدف نیز هست. به هدف که عنصر پیوسته به نیاز است، علت غائی نیز می‌توان گفت. هدف، چیزی است که کنش انسانی برای آن انجام داده می‌شود، یا به سخن دیگر، هدف چیزی است که «باید» انجام شود (مقایسه شود با: کافمن، ۱۳۹۳، ص ۵۴)؛

۳. کنش، گونه‌ای از وجود است که به ما وابسته است. کنش، همواره تدریجی، زمانی و همراه با مراتب مختلف زمان است. کنش به جهت عنصر تدریج، دارای مراحل مختلفی است که تحققش وابسته به تحقق آن مراحل است. مراحل اساسی که در یک کنش ترسیم می‌شوند، در هر نوع کنشی، اعم از کنش فردی، اجتماعی، نهادی و سازمانی، جاری هستند. افزون بر این، در هر یک از کنش‌های مراتب بالاتر، یعنی کنش‌های مرتبه اجتماعی و نهادی، به عناصری نیاز می‌شود که در مرتبه کنش فردی لازم نیستند. این در حالی است که هر عنصری که شرط تحقق کنش فردی به صورت مشترک در میان انسان‌هاست، در کنش اجتماعی و نهادی نیز شرط است. این، نشان از آن دارد که برای انجام کنش چه در سطح فردی و چه در سطح نهادی، وجود اموری ضروری است و «باید» انجام شود، اما این با «باید»ی که نشانگر هدف نهائی است، تفاوت دارد. هر دو «باید»، بیانگر نیاز هستند، اما یکی بیانگر نیاز اصلی است و دیگری بیانگر نیازهایی برای رسیدن به هدف است. کافمن، در تبیین تفاوت این دو نوع نیاز که منشأ اشتباه در تعیین نیازها هستند، می‌گوید: نیازی که نشانگر مراحل یا وسایل لازم برای رسیدن به هدف است، نیاز فعلی

است؛ یعنی ما واژه نیاز را به صورت فعل در تجویز راه‌حل، منبع یا روش به کار می‌بریم. برای مثال، ما نیاز داریم از رایانه استفاده کنیم، یا نیاز داریم بودجه سازمان را افزایش دهیم و... (همان، ص ۵۵)، اما همه این نیازها، نیاز اصلی نیستند (که هدف را مشخص می‌کنند)، بلکه وسائل و امکاناتی هستند که وجود آنها برای رسیدن به هدف اصلی لازم است. با این حال، چون کنش در طول زمان و به تدریج محقق می‌شود، به اموری نیاز دارد تا در طول زمان برای رسیدن به هدف، تداوم داشته باشد. اینها نیازهای ثانوی هستند نه نیاز اولی و اصلی. نیاز اصلی، نیازی است که کنشگر، به جهت برآورده کردن آن نیاز، عامل می‌شود. برای نمونه، هویت وجودی نجات‌یافته عنوان یک کنشگر این است که ساخت‌وساز با چوب را به گونه حرفه‌ای انجام می‌دهد. به همین ترتیب، نهاد بهداشت یا وزارت علوم، به‌عنوان کنشگران اجتماعی، جز برای حفظ بهداشت در جامعه یا عهده‌داری تحصیلات عالی علوم پدید نیامده‌اند. بنابراین، هویت وجودی عامل، به جهت نیاز ضروری هر اجتماعی به یک سلسله امور اساسی است.

در ادامه خواهیم دید که برآوردن نیازها به‌مثابه علت وجودی نهادها، چگونه هم باید کنشگر را شکل دهد و هم باید کنش را هدایت کند؛ زیرا در کنشگران اجتماعی خود کنشگر نیز بخشی از کنش اجتماعی است و عامل اجتماعی، چه به‌عنوان سازمان باشد، یا به‌عنوان نهاد، هویتی کنشی دارد، نه هویتی اسمی.^۱

رابطه فلسفه کنش با برنامه‌ریزی

تاکنون مراحل مورد نیاز برای صدور یک کنش انسانی ملاحظه شدند. ممکن است نظریه‌ای دیگر، مراحل کنش را به‌گونه‌ای دیگری ترسیم کند، اما نکته مهم در این مقاله، نه بررسی مراحل کنش، بلکه توجه به رابطه تلازمی است که میان فلسفه کنش و برنامه‌ریزی، به‌مثابه یک کنش، برقرار است. نکته مهم این است که برنامه‌ریزی درسی، به‌مثابه یک کنش، مرحله‌ای دارد که باید طی شوند. شکل‌گیری کنش برنامه‌ریزی درسی (چه در سطح فردی و چه در سطح اجتماعی)، مستلزم طی مراحل و استیفای شرط‌های لازمی است که وجود آنها ضروری است. حال اگر عناصری که به‌عنوان شرط‌های ضروری کنش برشمردیم، درست باشند، درباره یک کنش اجتماعی و به‌گونه

۱. از دیدگاه کارل ویک (Weick) ما باید سازمان را به‌عنوان هویتی به‌مثابه کنش (action) بنگریم، نه هویتی به‌عنوان اسم (noun). او این ایده را در قالب استعاره نقشه‌کشی (cartography) برای سازمان توضیح می‌دهد (ر.ک: Hatch, 2013, p. 35). در رویکردهای رایج درباره فلسفه سازمان یا فلسفه مدیریت، هریک از اندیشمندان تلاش می‌کنند (ذیل نظریه استعاره‌های سازمان که نظریه گرث مورگان است) برای شناخت بهتر هویت سازمان از استعاره‌هایی مدد بجویند که بتواند هویت سازمان را برای آنها ملموس‌تر کند (Morgan, 2006). کارل ویک، از استعاره نقشه‌کشی برای معرفی هویت سازمان استفاده می‌کند؛ اما در ضمن این دیدگاه قائل است نباید سازمان را به‌عنوان هویتی پایدار و ثابت چونان حالت اسمی کلمات در نظر بگیریم، بلکه سازمان را باید به‌مثابه هویتی پویا و در حالت دگرگونی در نظر داشت.

خاص‌تر، برای یک فعل نهادی نیز جاری خواهند بود. به بیان دیگر، در یک فعل نهادی، به‌مثابه یک کنش اجتماعی نیز طی این مراحل لازم هستند. بنابراین، کنشگران اجتماعی، اعم از نهادها، سازمان‌ها و حرفه‌های شغلی، باید برای انجام دادن افعال خود، همواره این عناصر را در جلو چشمان خود داشته باشند؛ زیرا یکی از مهم‌ترین بخش‌های کاری برنامه‌ریزی استراتژیک، برنامه‌ریزی آموزشی و برنامه‌ریزی درسی، چه در سطح نهادی و چه در سطح کلاسی و چه در سطح فردی، محتاج به سه عنصر «نیاز»، «کنشگر» و «هدف» است.

هویت دانشگاه به‌مثابه کنشگر

کنشگر یا عامل، در کنش فردی، فرد است و در کنش اجتماعی، هویتی اجتماعی است که عموماً با عنوان نهاد^۱ و سازمان^۲ از آن یاد می‌شود. اینک این پرسش اساسی مطرح است که: عامل افعال اجتماعی کیست؟ آیا عامل، همان جمع افراد است یا هویتی است اجتماعی که نتیجه یا برخاسته از اجتماع است؟ در پارادایم علوم انسانی پیچیده،^۳ گرچه کنشگر وابسته به اجزاست، اما هویتی غیر از اجزا و متفاوت از آنها دارد. افزون بر این، رویکردهایی نیز که عموماً با عنوان رویکردهای کل‌گرا^۴ شناخته می‌شوند بر آنند که کل،^۵ امری غیر از اجزاء^۶ است (ر.ک: موسوی، ۱۳۹۲). در مباحث فلسفه اسلامی نیز نهادهای اجتماعی اموری هستند که قابل تحویل به افراد نیستند، بلکه جامعه، هویتی وابسته به افراد، اما متفاوت از آنها دارد (ر.ک: حسینی و موسوی، ۱۳۹۱).

از جمله کنشگران اجتماعی که در راستای تعلیم و تربیت افراد جامعه، کنش‌های اجتماعی انجام می‌دهد، نهاد دانشگاه است. دانشگاه به‌عنوان عاملی که غیر از افراد است، خود، کنش‌هایی اجتماعی را عهده‌دار است؛ کنش‌هایی که آنها نیز با نیازها و اهداف همراه‌اند. نهاد دانشگاه، به‌مثابه سامانه‌ای کامل از عناصر تشکیل‌دهنده یک کنش از آغاز تا پایان، عهده‌دار کنش تعلیم و تربیت در سطوح عالی برای جامعه است؛ نهادی که علت فاعلی تعلیم و تربیت در سطوح عالی جامعه بوده، مسئول این کنش است.

-
1. institution
 2. organization
 3. complicated
 4. holism
 5. whole
 6. parts

ضرورت پرداختن به بحث فلسفه دانشگاه

امکان‌سنجی و شرط‌های تحقق یک هویت از وظایف فلسفه برشمرده می‌شود. بحث از اینکه آیا یک هویت، وجودی حقیقی دارد یا صرفاً تصویری از وجود آن می‌رود، از اصلی‌ترین وظایف فلسفه است (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۶، ص ۴). پرسش‌هایی نظیر اینکه شرط‌های تحقق نهاد دانشگاه به‌عنوان نهادی آموزشی چیست؟ و این نهاد را چگونه می‌توان و چگونه باید تأسیس کرد؟ مؤلفه‌های اصلی این نهاد کدام‌اند؟ آیا آنچه در اطراف خود با عنوان دانشگاه می‌بینیم، حقیقتاً وجودی نهادی دارند یا صرفاً یک کپی و اسمی از دانشگاه را یدک می‌کشند؟ اگر حقیقتاً عنوان دانشگاه بر آنها صدق می‌کند، چرا چنین اطلاقی صادق است؟ یا چرا چنین اطلاقی صادق نیست؟ آیا دانشگاه بومی امکان دارد یا خیر؟ آیا درون دانشگاه یا نهاد آموزشی امکان برنامه‌ریزی بومی وجود دارد یا خیر؟ و بسیاری پرسش‌های «وجودی» دیگر، لزوم بحث فلسفی درباره دانشگاه را برای ما آشکار می‌سازند. در این مقاله، برآنیم تا زمینه‌های بحث‌های فلسفی درباره هویت دانشگاه و به تبع آن، برنامه‌ریزی را (به‌عنوان آغازی برای ورود فلسفی به هویت اجتماعی و آموزشی) نشان دهیم. تمرکز بر مباحث فلسفه دانشگاه که تابعی از مباحث فلسفه کنش است، می‌تواند زمینه‌های تازه‌تری فرا راه ما بگشاید.

مناسبات تعریف دانشگاه و برنامه‌ریزی آموزشی بومی

هنگامی که تعریف دانشگاه، هویتی کنشی پیدا کرد، معنای آن همراه با هم‌بسته‌های آن، یعنی «کنشگر»، «نیاز» و «هدف» معنا می‌یابد. در واقع، دانشگاه به‌عنوان نهاد برآمده از کنش تأسیس دانشگاه، درصدد رفع نیازهای یک اجتماع و در راستای تحقق اهداف (= علت غائی) آن اجتماع است. از این رو، به نظر می‌رسد پیش از نیازسنجی و هدف‌گذاری، نمی‌توان هویتی با نام دانشگاه را تعریف کرد. تعریف دانشگاه مستلزم طی فرایند نیازسنجی در یک اجتماع است. پس از این فرایند، هدف‌گذاری، عنصر مهم دیگری است که نقش اساسی در تعریف دانشگاه ایفا می‌کند. با این حال، بدون شناسایی نیازهای خود در یک اجتماع، نمی‌توانیم به مراحل بعد برسیم. در واقع، تا نیاز نباشد، کنشی رخ نخواهد داد. این کشف نیازهاست که می‌تواند تعریف هویتی با نام دانشگاه را در هر اجتماعی دگرگون سازد. گرچه اجتماع‌های مختلف به جهت اشتراک‌هایی که دارند دائماً نیازهای مشترکی نیز دارند، اما به جهت عناصر منفک‌کننده اجتماع‌ها که از جمله مهم‌ترین آنها موقعیت‌های زمانی/ مکانی و بافت‌های فرهنگی و تاریخی مختلف است، نیازهای جوامع، از یکدیگر متمایز هستند. مرحله بنیادین نیازسنجی در برنامه‌ریزی آموزشی، اساسی‌ترین عنصر برای

تعریف دانشگاه، به‌عنوان عامل اجتماعی اجرای برنامه‌ریزی آموزشی است. از همین‌جاست که برنامه‌ریزی آموزشی بومی معنا می‌یابد؛ زیرا برنامه‌ریزی‌های آموزشی و درسی، به‌طور کلی از اصول اساسی و مشترک جهان‌شمول تشکیل شده‌اند. این اصول به جهت عناصر مشترکی که در هر کنش انسانی وجود دارند، در هر جامعه‌ای جاری‌اند. مثل اینکه در هر برنامه‌ریزی آموزشی مراحل نیازسنجی، هدف‌گذاری و سنجش نیازها، مشترک است. اما این نیازهای جوامع هستند که برحسب موقعیت‌های جغرافیایی و زمانی و نیز فرهنگ‌های مختلف دگرگون می‌شوند. با این وصف، نخستین گام برای بومی‌سازی برنامه‌ریزی آموزشی، نیازسنجی بومی در یک جامعه است. این نیازسنجی بومی، هم تعریف دانشگاه به‌عنوان یک نهاد کنشی را مشخص می‌کند و هم هدف‌گذاری‌هایی را که ما در برنامه‌ریزی آموزشی لازم داریم، روشن می‌سازند. طی کردن این مرحله خاص، برنامه‌ریزی آموزشی در هر اجتماعی را مخصوص آن اجتماع می‌گرداند. گذر از این فرایند است که به نهاد دانشگاه هویت مطلوب می‌بخشد.

برای هویت‌بخشی مطلوب و اثرگذار به یک وجود نهادی، آن نهاد باید واجد ویژگی‌های خاص خود باشد؛ ویژگی‌هایی که در دیگر هویت‌ها نیستند. در این حالت، برنامه‌ریزی آموزشی و درسی، به‌مثابه نقشه راهی است که این نهاد اجتماعی، به‌عنوان عامل و کنشگر اجتماعی، برای رسیدن به اهداف برای خود ترسیم می‌کند. بدین معنا که برنامه‌ریزی آموزشی، کنشی است که نهاد دانشگاه عهده‌دار انجام دادن آن در جامعه است. با این حال، نیازسنجی، مقدمه‌ای برای شکل‌گیری هویت یک دانشگاه است، تا دانشگاه بتواند براساس نیازهای مشترک جوامع انسانی و نیازهای خاص جامعه انسانی خاص، اهدافی را برای خود ترسیم کند و برنامه‌ای جامع برای حرکت از سوی نیازها، به سوی اهداف، برای خود ترسیم کند. در این حالت است که دانشگاه، به‌عنوان یک نهاد، در خدمت جامعه می‌آید و متناسب با هر بوم و منطقه‌ای جغرافیایی و تاریخی، تعریف خاص خود را پیدا می‌کند.

نیازهای مشترک انسانی؛ وجه مشترک ایجاد هویت نهادی

انسان‌ها به جهت داشتن نیازهای مشترک در سطح فردی و اجتماعی، کنش‌های مشترکی از خود بروز می‌دهند. این نیازهای مشترک که در سطح اجتماع انسان‌ها نیز اشتراک‌هایی در آنها دیده شده، عامل ایجاد هویت نهادی می‌شوند که وظیفه آنها برعهده گرفتن رفع نیازهای جوامع است. برای نمونه، هر اجتماعی برای اینکه دانش، تجربه‌ها، اخلاق و فرهنگ خود را به نسل‌های بعد منتقل کند، نیازمند نهادی برای آموزش است که این نهاد آموزشی برحسب وجود توسعه‌یافتگی یا عدم

آن، می‌تواند از حالت ساده تا حالت‌های پیشرفته در هر جامعه‌ای وجود داشته باشد. در جوامع امروزی که نیازها، دانش‌ها و تجربه‌ها انباشته‌تر و پیچیده‌تر شده‌اند، نهاد آموزشی به شکل‌های گوناگون از مهدکودک‌ها گرفته تا مدارس و دانشگاه‌ها و نهادهای آموزشی مختلف، خود را به ظهور رسانده‌اند، یا در جامعه اسلامی ما، به جهت نیازهای خاص تعلیم و تربیت دینی، نهاد آموزشی حوزه علمیه تأسیس شده است. این هوی‌های نهادی، نشان از وجود نیازهای اجتماعی مشترک و نیازهای اجتماعی خاص هر جامعه برای ایجاد نهادهای اجتماعی دارد. نهادهای اجتماعی برای اینکه در خدمت جامعه‌ای خاص قرار گیرند، افزون بر هویت نهادی مشترک، نیازمند نیازسنجی برای شکل‌گیری هویتشان در محیط و فرهنگ خاص هم هستند؛ زیرا یک نهاد، به‌عنوان یک کنشگر و عامل، افزون بر اینکه به جهت نیازهای مشترک انسانی ایجاد می‌شود، برای اینکه نیازهای خاص جوامع را برطرف سازد نیز باید در خود، امکاناتی برای رفع آن نیازهای خاص تعبیه کند. در غیر این صورت، نهاد یادشده، نهادی برای آن جامعه و در خدمت آن جامعه نخواهد بود.

مناسبات «نهاد» و «نیاز»، به‌مثابه عامل ایجادکننده آن

نهادهای اجتماعی، اموری وابسته به افراد جامعه هستند، با این حال، هویت‌هایی متفاوت از افراد دارند؛ اما چرا انسان‌ها در جوامع خود دست به تأسیس هویت‌هایی اجتماعی با عنوان نهادها یا سازمان‌ها می‌زنند؟ پاسخ این پرسش، به پاسخ عامی بازمی‌گردد که در بحث از چیستی کنش به آن اشاره شد. پرسشی که در آنجا می‌تواند مطرح باشد این است که: چرا انسان، کنشی را انجام می‌دهد؟ در عناوین پیش‌گفته پاسخ این پرسش داده شد که انسان به دلیل احساس نیاز و نیز به منظور برآورده ساختن آن است که کنشی انجام می‌دهد. از آنجا که قانون عام «کنش همراه با نیاز» در رفتار انسان‌ها جاری است، این پاسخ در اینجا نیز جریان دارد. به دیگر سخن، انسان‌ها به دلیل نیازهایی که در جوامع دارند دست به تأسیس نهاد دانشگاه می‌زنند. تأسیس دانشگاه، یک کنش انسانی است که هم عامل دارد، هم هدف، و هم اینکه به جهت نیازی انجام شده است. بنابراین، دانشگاه به‌مثابه یک نهاد، در مرحله تحلیلی خود، هویتی است که در داخل عناصر تشکیل‌دهنده کنش انسانی معنا پیدا کرده و خارج از چارچوب عناصر برشمرده در کنش انسانی، بی‌معناست.

تعریف دانشگاه به‌مثابه یک نهاد نیازمحور

اینک پس از بیان تحلیلی از روند ایجاد یک نهاد و از جمله نهاد علم در اجتماع، مناسب است اشاره‌ای کوتاه داشته باشیم به برخی رویکردهای دیگر که در مقام تبیین هویت دانشگاه و هدف از آن ارائه شده‌اند:

۱. برخی، دانشگاه را در خدمت طبقات معینی از اجتماع می‌دانند (آلتباخ، ۱۹۹۸)؛
۲. برخی، معتقد به رویکردهای نخبه‌گرایانه در دانشگاه هستند (فراستخواه، ۱۳۹۰)؛
۳. برخی، کارکردهای تخصصی و حرفه‌ای را برای دانشگاه پیشنهاد می‌کنند (اجلالی، ۱۳۷۹)؛
۴. برخی، معتقد به دانشگاهی هستند که با استقبال عمومی مواجه باشد، به گونه‌ای که دارای شکلی انبوه و توده‌ای باشد (مردیها، ۱۳۸۱)؛
۵. برخی، به آموزش عالی متنوع، چند سطحی، میان‌رشته‌ای و الکترونیکی معتقدند (داوری، ۱۳۹۰)؛^۱

۶. برخی، بر دانشگاه فرهنگ‌محور تأکید دارند (ابراهیم آبادی، ۱۳۹۳)؛
۷. و سرانجام، کسی همچون جی. هالت بر آن است که نهاد علمی باید براساس علاقه‌ها و نه امور لازم، بنا شود (بارو و وودز، ۱۳۷۶، ص ۲۴).

گرچه هریک از این رویکردها در آموزش عالی، عهده‌دار بخشی از واقعیت نهادی دانشگاه هستند، اما به نظر می‌رسد به محوری‌ترین عنصری که می‌تواند راهبردهای اساسی دانشگاه را به‌عنوان عاملی اجتماعی تعیین کند، اشاره یا تصریح نشده است. چنان‌که گذشت، به باور این نوشتار، محوری‌ترین این عناصر، عنصر «نیاز» است؛ نیاز اجتماعی‌ای که سطوح و حیثیات مختلف اجتماع از طبقه مرفه، تا طبقه نخبه و توده‌های مردم را در نظر داشته باشد. به نظر می‌رسد به رویکردهای اخیر که به به‌کارگیری ابزارهای نوین تکنولوژیک برای هویت‌دهی به دانشگاه‌گرایش دارند، اشکال‌های اساسی وارد است؛ زیرا تکنولوژی در خدمت دانشگاه، صرفاً ابزاری^۲ برای حفظ، انتقال و پیشبرد محتواهای علمی^۳ است.^۴

رویکرد فلسفی ارائه شده برای شکل‌گیری کنش انسانی، نشانگر آن است که چگونه عناصر «کنشگر»، «نیاز» (و به تبع آن «هدف») و «کنش»، همبسته به یکدیگرند و نمی‌توان یکی از آنها را بدون دیگری تعریف کرد. در عنوان قبل، تأسیس دانشگاه را به‌مثابه یک کنش جمعی در نظر گرفتیم؛ کنش جمعی‌ای که به تأسیس هویتی اجتماعی با عنوان نهاد دانشگاه می‌انجامد. فلسفه وجودی هویت کنشی نهاد، به احساس فقدان باز می‌گردد که در درون جوامع انسانی وجود دارد. این احساس فقدان، همان احساس نیاز است. یعنی خاستگاه تحقق نهاد دانشگاه، احساس نیاز اجتماع

۱. در این دسته‌بندی پنج‌گانه مدیون تحقیقات دکتر ابراهیم آبادی در کتاب سیاست‌گذاری فرهنگی آموزش عالی ایده، تجربه و راهبرد هستیم (ر.ک: ابراهیم آبادی، ۱۳۹۳، ص ۱۲).

2. instrument

3. Scientific contents

۴. ر.ک: موسوی و حسینی، «مواجهه‌تخته ارسطو با فلسفه تکنولوژی هایدگر» که تقریر هایدگر از ویژگی «تعرض‌آمیز بودن» تکنولوژی را نقد کرده است. در این مقاله برخلاف هایدگر استدلال کرده‌ایم که تکنولوژی را می‌توان در خدمت ایدئال‌های انسانی درآورد.

است. حال تفاوت نمی‌کند این احساس نیازی که اجتماع انسان‌ها بدان رسیده‌اند، در موارد اجتماعی باشد، یا هم در موارد اجتماعی و هم در موارد فردی. این تحلیل فلسفی از ریشه‌های پیدایش نهاد، ما را به این دیدگاه سوق می‌دهد که دانشگاه را نمی‌توان بدون توجه به نیازهای جامعه تعریف کرد؛ زیرا دانشگاه تنها در صورتی باید از سوی کنشگران اجتماعی تأسیس شود که احساس نیازی در جامعه اتفاق بیفتد. و این احساس نیاز، عاملان انسانی را به سوی کنشی با عنوان «تأسیس نهاد دانشگاه» سوق دهد. پس هنگامی دانشگاه در یک جامعه دارای هویت می‌شود که در آن جامعه، نیازهایی را که یک نهاد، به‌عنوان دانشگاه می‌تواند عهده‌دار رفع آنها باشد، شناسایی کرده باشیم.

این استدلال نشان از آن دارد که مرحله نیازسنجی باید پیش از تعریف دانشگاه و پیش از برنامه‌ریزی درسی و آموزشی اتفاق افتاده باشد؛ به‌گونه‌ای که محور تأسیس دانشگاه، باید براساس نیازهای درونی جوامع باشد. در غیر این صورت، با دانشگاهی بی‌هویت مواجه خواهیم شد که مانند یک کارخانه تولید بی‌مصرف، صرفاً مواد اولیه اجتماع را، چه در سطح نیروهای انسانی، چه منابع طبیعی و چه نیروهای اجتماعی به هدر می‌دهد؛ کارخانه‌ای که به جهت ناسازگاری با نیازهای اجتماعی، بیش از آنکه هویتی در خدمت اجتماع باشد، بر ضد اجتماع عمل می‌کند.

«نیاز به تأسیس دانشگاه» و ارتباط آن با هویت علم

در جوامع مدرن، نیازها به‌گونه‌ای فزاینده در حال افزایش‌اند. یکی از این نیازها، گونه‌های انتقال دانش و تجربه‌های سطوح عالی در یک جامعه به نسل‌های بعد است؛ زیرا برای تداوم همبستگی اجتماعی و پیشرفت جوامع، انتقال تجربه‌ها و دانش به دست آمده برای اداره جامعه از ضروری‌ترین نیازهای اجتماعی محسوب می‌شود. در این موقعیت، هویت پیچیده علوم جدید به خودی خود نیاز به تأسیس هویت‌یاتی نهادی برای برآورده کردن این نیاز ضروری اجتماعی را به دنبال خواهد داشت. سلسله مراتب نیازها، به تبع میزان اهمیت آنها نهادهایی را در اجتماع می‌طلبد. با این حال، هویت علوم جدید به خودی خود، نیاز به نهادی اجتماعی را در پی خواهد داشت؛ نهادی که هم از دستاوردهای علمی گذشته با انتقال آن به نسل‌های آینده محافظت کند و هم آن را در خدمت به نیازهای جدید به کار گیرد.

ضرورت پرداختن به مقوله‌ای با عنوان «برنامه‌ریزی بومی»

در عناوین پیشین، از نیازهای انسان به‌مثابه عامل محرک انسان برای شکل‌گیری علت غائی و اهداف در ذهن انسان برای انجام کنش و اینکه نیازها زمینه‌های عاملیت را فراهم می‌کنند، سخن به

میان آمد. نهادهای اجتماعی از جمله این عامل‌های اجتماعی اند که وظیفه برآورده کردن نیازهای اجتماعی را دارند و از جمله این نهادها، نهادهای آموزشی، مانند نهاد مدرسه و دانشگاه هستند. نیازهای مشترک انسان‌ها در سطح جهانی، موجبات پیدایش عامل‌های اجتماعی مانند نهادها شده‌اند. اما این نیازها گاه به صورت مشترک برای همه انسان‌ها هستند و گاه به جهت نیازهای اقلیمی، تاریخی، فرهنگی و ارزشی خاص هر جامعه‌ای، نهادهای خاص خود را می‌طلبند. در این راستا، شاید چندان لزومی نداشته باشد نهادی کاملاً متمایز از نهادی دیگر تأسیس شود، بلکه گاه دو نهاد از یک سنخ هستند (مانند دانشگاه‌های موجود در سراسر دنیا)، اما دو سنخ از نهاد با ویژگی‌های بومی گوناگون. این ویژگی‌های بومی چندگونه، برآمده از نیازهای خاص آن جامعه، با فرهنگ‌ها، ارزش‌ها، محیط زیست و زمان خاص خود هستند.

نیازهای علمی مشترک در جوامع، زمینه ایجاد عامل اجتماعی مشترک مانند دانشگاه‌اند. اما نیاز خاص، زمینه ایجاد عامل اجتماعی خاص است. حال یا این نیاز خاص، به اندازه‌ای حیاتی است که به ایجاد عامل اجتماعی متفاوتی از دانشگاه می‌انجامد، مانند حوزه علمیه، یا دارای اهمیت پایین‌تری است که موجب می‌شود دانشگاه بومی مبتنی بر نیازهای مشترک و خاص تشکیل شود. با این حال، این هویت‌اجتماعات و نیازهای اجتماعی است که تعیین‌کننده نوع دانش و علوم تولید شده است. نوع دانش نیز که به خودی خود عامل نهادی مستقلی را برای تداوم خود می‌طلبد، نهاد دانشگاه را در یک جامعه پی می‌افکند، اما این مانع از تأثیرگذاری نیازهای خاص آن اجتماع (که برآورده کردن آنها علوم و تجربیات خاصی را به دنبال دارد) در شکل‌گیری هویت‌های نهادی علمی نیست. با این توضیحات می‌توان استدلالی را به شرح ذیل صورت‌بندی کرد:

الف) فلسفه وجودی نهاد، به‌عنوان عاملی اجتماعی، برآورده ساختن نیازهای اساسی اجتماع است؛
 ب) اجتماعات بشری افزون بر اشتراک‌ها، ویژگی‌های اختصاصی دارند؛
 ج) هویت‌های هر جامعه، متشکل از ویژگی‌های مشترک و اختصاصی است؛
 د) ویژگی‌های اختصاصی نهادها، برآمده از نیازهای خاص آن اجتماع هستند؛
 ه) چون نیازها، هویت نهاد را به‌عنوان عامل اجتماعی تعیین می‌کنند، نیازهای اختصاصی موجب شکل‌گیری نهادهایی بومی در یک منطقه (جغرافیایی، تاریخی و فرهنگی) متفاوت از نهاد بومی در مناطق دیگر می‌شوند؛

و) نیازها، تعیین‌کننده اهداف هستند؛

ز) دو عنصر نیاز و هدف در برنامه‌ریزی، جزء اساسی‌ترین عناصر برنامه‌ریزی‌اند؛

ح) با بومی شدن نیازها، اهداف نیز به تبع، بومی شده و در نتیجه با یک برنامه‌ریزی مواجه خواهیم بود که دو عنصر اساسی آن بومی هستند؛

ط) در صورتی که اساسی‌ترین عناصر یک دانش، بومی باشند، آن دانش بومی خواهد شد. در این حالت هنگامی که اساسی‌ترین عناصر، هویت برنامه‌ریزی ما را مشخص ساختند، و آن را به برنامه‌ریزی بومی تبدیل کردند، راهکارهای عملی برای نیازسنجی که در مناسبات علمی و اجرایی رایج است (see: Gupta, 2007 & Barbazette, 2006) و همچنین راهکارهای برنامه‌ریزی (کافمن، ۱۳۹۳)، از عناصر درجه دوم در برنامه‌ریزی محسوب می‌شوند؛ زیرا این راهکارهای عملی به‌مثابه ابزار در خدمت نیازها و اهداف ما، به‌عنوان محتوای اصلی قرار می‌گیرند. البته در مراحل بعدی می‌توان متناسب با دیدگاه‌های فراطبیعی و علمی موجود در یک نظام فکری، به جرح و تعدیل سبک‌های نیازسنجی موجود، و استراتژی‌های برنامه‌ریزی موجود پرداخت، اما این صرفاً پیشرفت در ابزار است. با این حال، در این مرحله ساخت ابزار، اصطلاح «بومی‌سازی برنامه‌سازی» صادق نیست، بلکه این کار، تلاشی در راستای توسعه عناصر مشترک بشری برای توسعه کنش در سطح کنش نهادی است.

برای نمونه، دورکیم مدرسه را به‌عنوان «محیط یکپارچه اخلاقی که شدیداً کودک را احاطه کرده است و بر تمام طبیعت او نفوذ دارد» تعریف می‌کند (Lukes, 1985, p. 381). این تعریف او در تقابل با تعریفی است که از جانب کلیسا ارائه می‌شد. تمرکز تعریف کلیسا به جای نفوذ بر طبیعت، بر نفوذ بر «تعمیق روح» بود. این ایده دورکیم تا سال‌های مدید، تنها بر نظام تعلیم و تربیت فرانسه حاکم بود و این بدان دلیل بود که آثار او تا اوائل دهه ۱۹۶۰م، به انگلیسی ترجمه نشده بودند. جامعه فرانسه با این ایده اداره می‌شد که دانش‌آموزان باید به‌گونه‌ای تربیت شوند که بتوانند نیازهای جامعه را برآورده کنند، اما نظام آموزشی آمریکا به‌گونه دیگری بود و بر آزادی فردی و خودسازی فردی^۱ تکیه می‌کرد؛ یعنی چیزی که برونداد طبیعی اخلاق پروتستان^۲ و نفوذ روان‌شناسی بر نظریه‌های تربیتی بود (Abbott, 1981, p.235).

چنین رویکردهایی که درباره هویت مدرسه و دانشگاه در سطوح مشترک نظریه‌پردازی می‌کنند، قابلیت بومی‌سازی ندارند؛ بلکه این سطح از تفکر در مقام یک توصیه جهانی برای تعریف مدرسه یا دانشگاه است. از این رو، آبت، به‌عنوان یک آمریکایی می‌کوشد استلزام‌های دیدگاه دورکیم برای نظام آموزشی در آمریکا را به دست آورد.

بدین سان، اگر ما نیز به‌عنوان یک متفکر فلسفی بخواهیم در این زمینه نظریه‌پردازی کنیم در سطوح فرابومی و بین‌المللی توصیه‌هایی خواهیم داشت. گرچه این مفاهیم و این نظریات از کشور

1. self-determination

۲. این، احتمالاً به جهت نفوذ ایده‌های وبر در آمریکا به واسطه پارسونز بوده است. در واقع، نظام آموزشی آمریکا تحت تأثیر رویکرد تفسیری هدایت می‌شده است.

و اندیشه فردی خاص تراوش کرده، اما در این سطح از تفکر فلسفی درباره نظام آموزشی، نمی‌توان «بومی» بودن کرد. به نظر می‌رسد تحلیلی که از نیاز و وابسته بودن یک نهاد به نیازهای بومی ارائه شد، ویژگی بومی را برای یک نظام آموزشی به ارمغان می‌آورد.

نتیجه‌گیری

در کشور ما به لحاظ تاریخی این بحث بدیهی که تأسیس دانشگاه، مثل تأسیس هر چیز دیگری مسبق به نیاز است، به‌رغم بداهتش، در کمال تعجب یا از آن غفلت شد یا اینکه در تشخیص نیاز، تسامح و بی‌دقتی رخ داده است. به نظر می‌رسد تحلیل عناصر اساسی در کنش انسانی، چه در سطح فردی و چه در سطح جمعی، می‌تواند ما را به اساسی‌ترین عناصر لازم در برنامه‌ریزی آموزشی و درسی رهنمون شود. این عناصر که از دو بخش عناصر جهان‌شمول و عناصر ویژه، تشکیل شده‌اند، تعیین می‌کنند که یک برنامه‌ریزی آموزشی در چه سطحی از خود با دیگر برنامه‌ریزی‌های بدیل مشترک است و در چه سطحی متعلق به بوم و اجتماع خاصی است.

مهم‌ترین عنصری که بومی‌سازی برنامه‌ریزی را ممکن می‌کند، عنصر نیازسنجی است. نیازهای اجتماعی خاص یک منطقه جغرافیایی خاص، در طول تاریخ خاص و فرهنگ بومی خاص خود، موجب می‌شوند تا نهاد، که فلسفه وجودی آن رفع نیازهاست، شکل بگیرد. از این‌رو عنصر دانشگاه به جمع هویت دخیل در بومی‌سازی وارد می‌شود؛ نهادی که عناصر مشترک خود را از عناصر مشترک کنش هر انسانی می‌گیرد و عناصر خاص خود را از نیازهای آن جامعه و اهدافی که در پی آن ترسیم می‌شود، اخذ می‌کند. بدین‌سان دانشگاه بومی با برنامه‌ریزی بومی با ترکیبی از عناصر مشترک نهاد و عناصر خاص نهادی، هویت پیدا می‌یابد.

با بومی شدن این سه عنصر اساسی، برنامه‌ای که این نهاد برای رفع نیازها و در راستای تحقق اهداف در سطوح مختلف برای خود انتخاب می‌کند، برنامه‌ای بومی خواهد بود. اما اینکه نیازها چگونه باید کشف شوند و برنامه‌ریزی از چه مراحل باید عبور کند، اینها جزء عناصر مشترک در برنامه‌ریزی هستند که نمی‌توان اصول کلی آنها را مخصوص به جامعه‌ای خاص دانست. اساسی‌ترین تغییراتی که ما نسبت به یک بوم در نسبت با بوم‌های دیگر شاهد خواهیم بود، مرحله نیازهای خاص آن اجتماع است؛ نیازهایی که می‌توانند در ساختار مدیریتی و اجرایی دانشگاه دخیل باشند.

منابع

۱. ابراهیم‌آبادی، حسین (۱۳۹۳)، سیاست‌گذاری فرهنگی آموزش عالی؛ ایده، تجربه، راهبرد، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم تحقیقات و فناوری.
۲. ارسطو (۱۳۸۵)، اخلاق نیکوماخوس، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: طرح نو.
۳. بارو، رابین و ودز، رونالدو (۱۳۷۶)، درآمدی بر فلسفه آموزش و پرورش، ترجمه فاطمه زیباکلام، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۴. حسنی، سیدحمیدرضا و هادی موسوی (۱۳۹۱)، «ساخت و عامل در نظریه اعتباریات علامه طباطبایی و نظریه ساخت‌یابی گیدنز»، نظریه‌های اجتماعی متفکران مسلمان، ش ۳، ص ۱۲۹-۱۵۹.
۵. کافمن، راجر و هرمن، جری (۱۳۹۳)، برنامه‌ریزی استراتژیک در نظام آموزشی، ترجمه فریده مشایخ و عباس بازرگان، تهران: سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی وزارت آموزش و پرورش.
۶. طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۴۱۶)، نهاية الحکمة، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
۷. ملاصدرا، صدرالدین محمد شیرازی (۱۹۸۱)، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.
۸. موسوی، هادی و سیدحمیدرضا حسنی (۱۳۹۴)، «مواجهه‌تخنه ارسطو با فلسفه تکنولوژی هایدگر»، روش‌شناسی علوم انسانی، ش ۸۵، ص ۳۱-۴۶.
۹. موسوی، هادی (۱۳۹۲)، «هستی‌شناسی پیچیدگی»، روش‌شناسی علوم انسانی، ش ۷۶، ص ۹۱-۱۱۲.
10. Abbott, Ann A. (1981), Durkheim's Theory of Education: A Case of Mainstreaming, Peabody Journal of Education, July, 235-241.
11. Barbazette, Jean (2006), Training Needs Assessment, San Francisco: Pfeiffer.
12. Gupta, Kavita (2007), Practical Guide to Needs Assessment, San Francisco: Pfeiffer.
13. Hatch, Mary jo (2013), Organization Theory, Oxford & New York: Oxford University press.
14. Lukes, Steven (1985), Emile Durkheim, California: Stanford university press.
15. Morgan, Gareth, (2006), Images of Organization, London: sage.
16. Moya, Carlos J. (1990), The Philosophy of Action, UK: Polity press.